

بررسی ارتباط بین منصب قضاوت و حکومت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و تأثیرگذاری آن در مسئله ولایت فقیه در دیدگاه امام خمینی ره

* رضا رستمی
** محمدجواد فرج‌نژاد

چکیده

از جمله جنبش‌های اجتماعی که توجه جهانیان را به خود جلب نمود و معادلات جهانی را متحول گرداند پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی بود. حضرت امام در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی نظریه ولایت فقیه را تئوریزه نمود؛ به گونه‌ای که قابلیت راهبردی در عرصه جامعه سیاسی پیدا کرد. از مهم‌ترین مؤلفه‌های دخیل در نظریه ایشان، ایجاد ارتباط بین منصب قضاوت و حکومت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که با استفاده از منابع موجود فقهی-حدیثی باب القضا در پرورش مباحث ولایت فقیه نضج یافت. بدین سبب سؤال اصلی پژوهش حاضر چگونگی ایجاد این ارتباط و تأثیرات آن بر نظریه ولایت فقیه می‌باشد که در تکمیل زوایا و اجرایی شدن جزئیات این نظریه اهمیت فراوان دارد. پژوهش حاضر با استفاده از شیوه کتابخانه‌ای با محوریت کتب امام خمینی و روش توصیفی-تحلیلی به دنبال بیان تقریر روشنی از این نوآوری است. نتیجه به دست آمده این است که ایشان با استناد به ادله روایی و عقلی، منصب قضاوت را یکی از شئون حکومت معرفی کرده و برخی از ادله و مباحث قضاوت را مربوط به حکومت نیز می‌داند.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، امام خمینی ره، منصب قضاوت، منصب حکومت، کتاب القضا.

rostami01@chmail.ir
jasemani@chmail.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۲

*. دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم.
**. دانش آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی. دانشگاه معارف اسلامی. قم.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۳۰

بیان مسئله

نظریه ولایت فقیه از دیرباز در میان فقهای شیعه مورد توجه بوده است، هرچند در مورد گستره اختیارات و وظایف ولی فقیه همیشه اختلاف وجود داشته؛ اما فقهای زیادی در طول تاریخ اسلامی براساس همین نظریه حکومت‌های کوچک و بزرگی تأسیس کرده‌اند و به پیاده‌سازی احکام اسلامی پرداخته‌اند. (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۰؛ خمینی، ۱۳۸۹: ۱۱۷/۲۰؛ صدر حسینی، ۱۳۸۳: ۴۵) پیاده‌سازی نظریه یادشده در دو بخش از تاریخ به اوج خود رسیده است: یکی در ابتدای حکومت صفویه و هجرت محقق کرکی به همراه شاگردانش به ایران و تئوریزه‌سازی امور حکومتی برای شاهان صفوی (کلانتری و نویسندگان، ۱۳۹۱: ۹) و دیگری در عصر حاضر با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی علیه السلام.

شکل و قالب پیاده‌سازی در این دو دوره، تفاوت‌های بسیاری دارد که می‌توان آن را متأثر از شرایط و اقتضائات این دو دوره یا نگاه فقهای تئوری‌پرداز هر دوره دانست؛ اما آنچه مسلم است اینکه در طول چندین قرن گذشته هرگاه فقیه‌ی زمام حکومت را - به‌عنوان ولی فقیه - برعهده گرفته است آن را منتسب به دین و متخذ از منابع قرآنی و حدیثی می‌دانسته است. در دو قرن اخیر علمای شیعه تلاش فراوانی برای نیل به حکومتی براساس اندیشه‌های اسلامی داشته‌اند و در این رابطه، بر حضور مؤثر فقیه در اداره جامعه، تأکید فراوان می‌کردند، مانند: کاشف‌الغطاء (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲: ۳۹۳)، ملا احمد نراقی (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۳)، شیخ محمدحسن نجفی (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹۷/۲۱)، محقق نائینی (نائینی، ۱۴۲۴: ۷۶)، شیخ اسماعیل محلاتی (حسین‌زاده، ۱۳۸۲)، شیخ فضل‌الله نوری (نوری، ۱۳۶۲: ۶۹ و ۷۱)، سید عبدالله بهبهانی (قربی و رفیع، ۱۳۸۸)، سید محمد طباطبایی (همان)، ملامحمد خمای (اعلی الله مقامهم). (عبداللهی، ۱۳۹۳: ۱۰۹)

در این میان الگوی ارائه شده توسط حضرت امام خمینی علیه السلام یکی از جامع‌ترین الگوهای روشمند و متناسب با اقتضائات زمانی است که حتی با نگرش‌های جدید مدیریت اجتماعی همخوانی دارد. حضرت امام توانستند با یک نوآوری در بستر تراث فقهی علمای گذشته، ظرفیتی را برای نظریه ولایت فقیه خود فراهم سازند که موجب غنای هرچه بیشتر آن شود. ایشان با ارجاع به مباحث باب‌القضای فقه از طریق تطبیق منصب‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر ولی فقیه و اصلاح و تکمیل الگوی علمای پیشین، مانند: نراقی (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۳ - ۵۳۶)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۳/۴۰) و بالخصوص محقق نائینی (نائینی، ۱۳۷۳: ۳۲۵/۱ - ۳۲۷: ۳۳۴/۲) به این ابتکار دست یافتند. با توجه به مطالب ارائه شده با این سؤال مواجه می‌شویم که ارتباط بین منصب قضاوت و حکومت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و تأثیرگذاری آن در مسئله ولایت فقیه در دیدگاه امام خمینی علیه السلام چیست؟

مقدمه

ابتدا باید دانست که در رابطه با نظریه ولایت فقیه و بررسی ابعاد اندیشه فقهی و سیاسی امام خمینی رحمته الله علیه تحقیقات گوناگونی انجام شده است. تعداد مکتوبات در حوزه اندیشه حضرت امام رحمته الله علیه بسیار زیاد است (ر.ک: محمدی کرمانشاهی، ۱۳۷۷) هرکدام از این پژوهش‌ها متمرکز در ابعادی خاص بوده و به تبیین آن پرداخته‌اند؛ ولی با توجه به عمق و گستردگی مباحث، امکان احصای جمیع جوانب را نیافته‌اند.

بنابراین پژوهشگران این حوزه به سمت تعمیق و تخصصی کردن پژوهش‌ها در زوایای اندیشه فقهی - سیاسی حضرت امام خمینی رحمته الله علیه حرکت کردند. استفاده حضرت امام رحمته الله علیه از تراث فقهی باب‌القضا بر کسی پوشیده نیست؛ اما به صورت مجزا مورد کنکاش علمی قرار نگرفته است. اهمیت و ضرورت پژوهش پیش‌رو با توجه به پیچیدگی و عمق مبانی نظری حضرت امام خمینی رحمته الله علیه برای دستیابی به ابعاد گسترده این نظریه و ایجاد قواعدی در راستای ارائه الگو و راهکار عملی در حوزه‌های مختلف حکومتی روشن می‌شود؛ خصوصاً در دوران کنونی که عده‌ای در تلاش‌اند، تا واقعیات حضرت امام (ره) را تحریف کنند. در پژوهش حاضر با استفاده از منابع مکتوب در حوزه اندیشه امام رحمته الله علیه - با محوریت مکتوبات شخص امام - مبتنی بر روش کتابخانه‌ای و الگوی توصیفی - تحلیلی، نگارنده می‌کوشد، تا کیفیت نوآوری امام رحمته الله علیه در ایجاد ارتباط بین منصب قضاوت و حکومت نبی اکرم رحمته الله علیه و تأثیر آن در نظریه ولایت فقیه را به درستی تبیین کند، منشأ این ابتکار که عمده در عبارات محقق نائینی در دو کتاب *منیة الطالب و المكاسب و البیع* است را روشن سازد و به برخی از آثار این نوآوری اشاره کند.

ولایت فقیه در دیدگاه حضرت امام خمینی رحمته الله علیه برپایه چند مؤلفه اساسی استوار است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به دو مؤلفه اشاره کرد:

اول نگرش حضرت امام خمینی رحمته الله علیه به شئون سه‌گانه نبی اکرم رحمته الله علیه و جمع شأن حکومت و قضاوت ذیل ولایت (خمینی، ۱۳۸۱: ۵۷۵/۳؛ خمینی، ۱۳۸۵: ۳۸) و به تبع آن استفاده از تراث گران‌سنگ فقها در مباحث *کتاب‌القضا* برای گسترش منابع، جهت پایه‌ریزی تئوری ولایت فقیه که آثار بسیار مهمی را به همراه دارد.

دوم تغییر رویکرد در مراجعه به منابع شرعی و التزام به قانونی بودن خطابات شرعی، همچنین توجه به گرایشات حق‌محور در مدیریت اجتماعی که با نگاه تکلیف‌محور فقه سنتی ناسازگار بودند. (فراستی، ۱۳۷۸: ۱۲۴)

شنئون سه‌گانه نبی اکرم ﷺ و جایگاه فقها

بسیاری از علمای دینی در رابطه با وجود مقدس نبی اکرم ﷺ شنونی ذکر کرده‌اند که مشهورترین آنها شأن تبلیغ، قضاوت و حکومت است. (خمینی، ۱۳۷۲: ۱۰۵ - ۱۰۶؛ نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۹ - ۵۸۱) پس از بیان این سه شأن سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه فقها که میراث‌دار نبی اکرم‌اند، کدام‌یک از این موارد را دارا هستند؟ و متناسب با آن چه وظایف و اختیاراتی دارند؟ آنچه در میان بسیاری مسلم انگاشته شده است اینکه فقها در درجه اول وظیفه دارند، تا احکام اسلامی را از منابع شرعی به‌دست آورده و براساس آن فتوا بدهند، تا مقلدین بتوانند طبق آن عمل کنند؛ همچنین وظیفه دارند در میان مردم قضاوت کرده و با احکام خود فصل خصومت کنند.

ناگفته پیداست که در کنار این دو، فقها وظیفه دارند با اعمال ولایت به امور مسلمانان رسیدگی کرده و از تعطیلی بسیاری از دستورات الهی جلوگیری کنند. (عراقی، ۱۳۸۸: ۱۵۸) به‌خاطر شرایط اجتماعی و عدم امکان ورود شیعیان به بخش‌های حکومتی، مباحث فقهی مربوط به ولایت فقیه کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت.

دیدگاه مرحوم نائینی در مورد شنئون سه‌گانه نبی اکرم ﷺ و جایگاه فقها

مرحوم نائینی یکی از فقهای بنام معاصر و از رهبران نهضت مشروطه است. ایشان تلاش فراوانی برای تئوریزه‌سازی مبارزات مشروطه براساس مبانی فقهی داشتند. با توجه به اینکه اصل مسئله ولایت فقیه - به‌خصوص در امور حسبیه - نزد بیشتر علما قطعی بود، ایشان به دنبال راهی می‌گشت، تا بتواند گستره ولایت فقیه را از محدوده امور حسبیه خارج کرده و امور اداره مملکت را ذیل اختیارات ولایت فقیه بگنجانند.

ایشان ابتدا در مقام شرح و تفسیر مباحث جناب شیخ انصاری تلاش داشت با الهام از فقه‌های پیشین - از طریق ارجاع قضاوت به حکومت - از منابع گسترده باب‌القضا بهره ببرد؛ اما در آخر قضاوت و حکومت را متمایز دانست و از ادامه مسیر به این روش منصرف شد و به دنبال گسترش دامنه امور حسبیه با دلیل عقل رفت. وی در این رویکرد به نتیجه رسید و آن را به‌عنوان طریق مختار برگزید؛ بدین‌صورت که از باب امر به معروف و نهی از منکر - در عصر غیبت - فقها وظیفه دارند از تعطیلی احکامی که شارع راضی به ترک آنها نیست، جلوگیری کنند؛ هرچند که ولایت عامه فقها در جمیع مناصب ثابت نشود؛ چنان‌که می‌فرماید:

... و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه

اهمیت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامیة از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود. (نائینی، ۱۴۲۴: ۷۶)

باید توجه داشت در دیدگاه امام ﷺ راهی که ایشان رفته بود، دقیق و دارای ویژگی‌های خاصی بود؛ از جمله امکان استفاده از منابع باب‌القضای فقه در صورت امکان ارجاع منصب قضاوت به حکومت. برای تنقیح مطلب لازم است که ضمن اشاره به عبارات محقق نائینی و بیان مشکل در نظر ایشان، مباحث حضرت امام ﷺ در رابطه با حل مشکل و چگونگی ارجاع منصب قضاوت به حکومت و ولایت به دقت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

محقق نائینی در مسئله حاضر، ابتدا به تنقیح محل بحث می‌پردازد و می‌گوید که در اینکه حاکم همان فقیه جامع‌الشرایط است و اینکه او می‌تواند در مال صغیر و غائب تصرف کند، تردیدی نیست؛ بلکه بحث در اینجاست که این حق تصرف فقیه از جهت ولایت عامی است که طبق نظر برخی برای او ثابت می‌شود، یا از جهت شأن قضاوت است که بدون شک و شبهه برای او ثابت است. (نائینی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۲۵)

گفتنی است که در ادامه برای اینکه بتوانند بحث را روشن و استدلالی کنند، ابتدا سه مرتبه از ولایت را مطرح کرده و مورد بررسی قرار می‌دهند، بدین صورت که ولایت بر سه نوع است: مرتبه اول که بالاترین مرتبه است، مختص به نبی اکرم ﷺ و ائمه معصومین است؛ بدین شکل که آنها نسبت به مؤمنین در برابر خود آن مؤمنین ولایت بالاتری دارند و این را می‌توان از آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب / ۳۳) استفاده کرد. (نائینی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۲۵)

باید دانست که چون مرتبه مذکور مختص حضرات معصومین ﷺ است، قابل تفویض به غیر نیست؛ زیرا کسی صلاحیت دریافت آن را ندارد؛ اما مرتبه دوم و سوم چنین نیست، یعنی مختص به آنها نبوده و قابل تفویض به دیگری است. این دو مرتبه از ولایت عبارت‌انداز: ولایت بر امور سیاسی و ولایت در امور افتائی و قضایی. ولایت سیاسی مربوط به حفظ نظم جامعه و مدیریت آن و دفاع از مردم در مقابل خطرهای حفظ مرزها، دستور به جهاد و ... است که تا به امروز معمولاً توسط والیان و امرا انجام می‌پذیرفته است. ولایت افتائی و قضایی هم مربوط به رفع خصومت بین مردم است. (نائینی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۲۵)

ادله تفکیک مقام قضا از مقام ولایت سیاسی در دیدگاه مرحوم نائینی

در میانه مباحث، مرحوم نائینی به تمایز بین منصب قضاوت و حکومت می‌رسند؛ برای اثبات این تمایز

ایشان به چند شاهد و یک دلیل استناد می‌کنند، از جمله اینکه در طول تاریخ اسلام از عصر نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و حتی در زمان خلفا تا به امروز، این دو مرتبه از ولایت (سیاسی و قضاوت) توسط اشخاص متعددی اداره شده است، یعنی حاکم و سلطان برای هر شهر یا منطقه‌ای یک نفر را برای اداره آن منطقه منصوب می‌کردند و یک نفر را برای قضاوت بین مردم و رسیدگی به مشکلات آنها مگر در مواردی خاص. (نائینی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۲۵) با توجه به مطلب یادشده می‌توانیم نتیجه گرفت که مقام حاکمیت و اداره جامعه با مقام قضاوت، دو مقام کاملاً مجزای از هم هستند.

همچنین ایشان به مقبوله عمر بن حنظله (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۶۷، ح ۱۰) تمسک کرده و می‌فرمایند که دو بخش از روایت شریف ناظر به بحث است:

اول، ابتدای روایت، چنان‌که سؤال کننده در سؤال خود قاضی را در مقابل سلطان قرار داد و می‌گوید: «فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ؛ از باب حکم خواهی، مرافعه نزد سلطان و قضاوت بپرداز» امام ﷺ نیز با جواب خود و رد نکردن این تقابل، در واقع آن را تقریر کرده‌اند.

دیگری در انتهای روایت شریف، وجود مبارک امام صادق ﷺ می‌فرماید:

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحْفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ يَا لَلَّهِ.

کسی از شما {شیعیان} که هم او نقل سخنان ما و بررسی حلال و حرام است و احکامی که گفته‌ایم می‌شناسد پس اگر به حکم او راضی شدید، همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم، پس اگر مستند به احکام ما حکمی کرد و کسی نپذیرفت {بداند} که حکم خدا را کوچک شمرده و ما را رد کرده است و رد کننده ما رد کننده خداست و {این عمل او} در حکم شرک به خداوند است.

حکومتی بیان شده حضرت، ظاهر در ولایت عام و سیاسی است. در واقع کسی که حق دارد در میان مردم با نیروهای قهری حکومت کند، حاکم آن جامعه است و این موارد از شؤون قاضی نیست.

(نائینی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۲۷) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ایشان در مشروح مباحث خود در این بخش، اثبات ولایت عامه برای فقیه را نمی‌پذیرند و بعداً با دلیل عقلی امور حسبیه را گسترش می‌دهند؛ اما آنچه به دنبال آن بودیم در عبارات کتاب *منیه الطالب* و کتاب *المکاسب و البیع* به وضوح مشخص است، یعنی در دیدگاه مرحوم نائینی مقام ولایت و مقام قضاوت از یکدیگر تفکیک شده‌اند. (نائینی، ۱۴۱۳: ۲ / ۳۳۴)

دیدگاه حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در مورد شئون سه‌گانه نبی اکرم و جایگاه فقها

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در رساله «لاضرر» سه منصب برای وجود مقدس نبی اکرم رحمته الله علیه ذکر کرده‌اند: تبلیغ احکام، قضاوت و حکومت. در رساله خود این سه شأن و منصب را جدای از هم می‌دانند؛ (خمینی، ۱۳۷۲: ۱۰۵) اما در سال‌های بعد، منصب قضاوت را به همان منصب حکومت ارجاع می‌دهند، مدعای ایشان این است که در واقع منصب قضاوت فرع بر منصب حکومت بوده و از شئون آن است. (خمینی، ۱۳۸۱: ۳ / ۵۷۵؛ خمینی، ۱۳۸۵: ۳۸) در این راستا قضاوت و حکومت جامع مشترکی به نام ولایت پیدا می‌کنند که آثار آن بسیار زیاد است.

ادله جامعیت ولایت نسبت به قضاوت و حکومت

ابتدا باید توجه داشت که مراد از ولی امر یا حاکم در محل بحث، شخصی است که قائم مقام ولایت انبیاء علیهم السلام و در رأس حکومت است، کسی که امرا و قضات را نصب می‌کند؛ بنابراین اینکه تصور شود در ادوار مختلف تاریخ، صاحبان حکومت افرادی را برای اداره حکومت منصوب می‌کردند و افراد دیگری را برای حل اختلافات و اجرای عدالت - بدین صورت که در هر منطقه‌ای امیر و قاضی مجزا بودند - در مقام طرح بحث، تصوری ناقص است.

بنابراین محل بحث آنجایی است که می‌خواهیم بدانیم: اولاً و بالذات، حق حکم چه ولایی - حکومتی و چه قضایی از آن کیست؟ قطعاً پاسخ داده می‌شود حق خداوند، نبی اکرم رحمته الله علیه، ائمه معصومین علیهم السلام و نائبان آنهاست. (انعام / ۵۷؛ مائده / ۴۹؛ نساء / ۵۸) با توجه به این مطلب حق حکومت و قضاوت در درجه اول مربوط به نبی، امام و نائب امام است، هر چند او می‌تواند شئون مختلف مربوط به خود را به دیگران تفویض کند و شخصی را در یک منطقه امیر گرداند و دیگری را در همان منطقه قاضی سازد؛ اما صاحب منصب واقعی خود اوست و سایرین به واسطه او حق حکم پیدا می‌کنند. اگر مقداری در تاریخ ملل مختلف قبل یا بعد از ظهور اسلام بنگریم، متوجه خواهیم شد که این حاکم و سلطان بود که امرا و قضات را منصوب می‌کرده است. (گراوند و فلاحی فرد، ۱۳۹۵؛ صدقی، ۱۳۸۸؛ الوندی، ۱۳۹۶)

مطلب مذکور در جوامع مختلف بشری امری معمول و مورد پذیرش بوده است؛ زیرا آنها حق حاکمیت و قضاوت را در درجه اول برای سلطان می‌دانند. البته برای حاکم این امکان وجود ندارد که امور مربوط به هر منطقه را خود رسیدگی کند یا به حل و فصل تمام اختلافات بپردازد؛ برای همین او اشخاصی را برای چنین کارهایی منصوب می‌کند و حقی که در درجه اول از آن خود بوده را به دیگران تفویض می‌کند. (خمینی، ۱۳۸۰: ۶۴۲؛ صالحی، ۱۳۹۴)

حضرت امام علیه السلام برای اثبات مدعای خود دو دلیل اساسی دارند: اولین دلیل اشتراک در اصل اولی و دوم اشتراک در ادله است. (خمینی، ۱۳۸۱: ۵۷۵/۳) مراد از اشتراک در اصل اولی این است که هم حق حکم قضایی و هم حق حکم ولایی نیاز به اذن دارند. بدین صورت که هیچ فقیهی بدون اینکه منصوب از جانب امام و یا نائب او باشد، حق قضاوت و حکومت ندارد و در صورت انجام، مرتکب گناه می‌شود. مردم هم حق تبعیت از او را ندارند.

حکم ولایی و حکم قضایی در نیاز به اذن از جانب شارع مشترک هستند؛ بدین ترتیب که تا فقیه - یا هر شخص دیگری - از جانب شارع منصوب نشده باشد، حق حکم ندارد و در جایگاهی نیست که ما أفاد او نافذ و متبع باشد. مراد از نفوذ حکم هم لزوم متابعت و عدم جواز تخلف است، یعنی باید از آن حکم پیروی شود و کسی حق ندارد در مقام عمل خلاف آن را مرتکب شود. (خمینی، ۱۳۸۱: ۳ / ۵۷۵) پس منصب قضاوت و حکومت از این جهت با هم مشترکند.

باید دانست با مراجعه به عقل در می‌یابیم تنها کسی که مستحق حکمرانی واقعی است، خداوند است؛ زیرا در درجه اول همه مخلوق خداوند هستند و هیچ‌کس بر دیگری تسلط و ربوبیت ندارد، حتی اولیای الهی که به درجات بالای کمال و قرب الی‌الله رسیده‌اند، چنین حقی ندارند؛ زیرا صرف کسب درجات کمالی - مادامی که عقل به لزوم اتباع از آن حکم نکرده - مقتضی نفوذ حکم آنها نسبت به سایرین نمی‌شود.

دوم اینکه مناصبی همچون قضاوت و حکومت اعتباری بوده و فی‌نفسه ارزشی ندارند، مگر اینکه از طرف کسی که حق چنین کاری را داشته باشد، جعل شوند. عقل انسان تنها در همین مورد نفوذ حکم را جایز می‌داند، یعنی حکم خالق در مورد مخلوقش نافذ است؛ زیرا او بر ملک خود مسلط است و حق تصرف دارد و این حق جعلی و اعتباری نبوده بالذات از آن اوست. (خمینی، ۱۳۸۱: ۳ / ۵۷۵)

تا به اینجا روشن شد که تنها حکم خداوند بر مخلوقاتش - انسان‌ها - نافذ است و هیچ‌یک از آنها حق تخطی ندارند. خداوند متعال می‌تواند این حق را برای اشخاصی جعل کند، تا آنها هم چنین باشند. این مطلب در آیاتی از قرآن به وضوح بیان شده است از جمله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹) و همچنین: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء/۶۴) به همین دلیل اگر کسی منصوب از جانب شارع مقدس نبود، حق تصدی چنین مناصبی را ندارد.

مراد از اشتراک در ادله این است که بسیاری از ادله شرعی که در مقام ارجاع مردم به امامان علیهم السلام و نائبان آنها در مورد حل و فصل مشکلات و امور سیاسی صادر شده، برای حاکم و قاضی مشترک است که این طیف از روایات دو دسته هستند:

اول روایاتی که عمومیت دارند و هردو منصب حکومت و قضاوت را شامل می‌شوند؛ از جمله: «العلماء ورثة الأنبياء»، (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷ / ۷۸، ج ۳) «الْفُقَهَاءُ أُمَّةُ الرَّسُولِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا»، (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۴۶، ج ۵) «أَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ» و (نوری، ۱۴۰۸: ۱۷ / ۳۱۶، ج ۱۶) «الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ». (همان: ج ۱۷)

دوم روایاتی که در آنها بحث از قاضی و حاکم است و امام معصوم آن دو را به یک جهت برمی‌گرداند؛ برای مثال در روایاتی که مربوط به حرام بودن مراجعه به قاضی ستمگر است، امام معصوم به دلیل اینکه قاضی از سوی حاکم ظالمی منصوب شده است او را قاضی جور می‌داند و از مراجعه به او نهی می‌کند - حتی در صورتی که حکم آن قاضی مطابق با واقع باشد -

مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ فَحُكْمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سَخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ.

کسی که مرافعه نزد طاغوت برد و از او حکم بخواهد او نیز به نفع این شخص حکمی دهد {در صورت اخذ مال بنا بر حکم قاضی یا حاکم جور} آنچه گرفته حرام است - هرچند که در واقع حق او بوده - زیرا با دستور طاغوت آن را اخذ کرده است. (طوسی، ۱۴۰۷: ۶ / ۲۱۸، ج ۶)

در این روایت مشهود است که حکم مربوط به قاضی (جائر بودن وی) به منشأش یعنی حاکمی که او را نصب کرده برمی‌گردد.

در روایات دیگری نیز این مطلب قابل استفاده است: از جمله روایت «عمر بن حنظله» که در آن حضرت می‌فرمایند:

بِنَظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۶۷، ج ۱۰)

همچنین روایت ابی خدیجه که می‌فرمایند:

فَاَجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ قَاضِيًا فَقَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا.

بین خود قاضی‌ای را برگزینید همان من همان را حاکم بر شما قرار دادم. (احسائی، ۱۴۰۵: ۴ / ۶۷، ج ۲۸)

بدیهی است که در این گونه روایات قاضی همان حاکم دانسته شده است. البته از ظاهر عبارت استفاده می‌شود که مراد از حاکم، صرف حکم کننده نیست؛ بلکه کسی است که حق حکم دارد و این

حق حکم به صورت عام در اختیار اوست؛ چه در موارد رفع خصومت و چه اداره امور مسلمانان از طریق موازین شرعی؛ اما اینکه عده‌ای مدلول این‌گونه روایات را منصرف به مورد خاصی (قضاوت) می‌دانند، مورد پذیرش نیست؛ زیرا دلیل لازم را برای انصراف مدلول از ظاهر روایت ندارند. هرچند مورد این‌گونه روایات مخصوصاً روایت عمر بن حنظله راجع به حل خصومت است؛ اما مورد موجب تخصیص محتوای روایت نمی‌شود. (خمینی، ۱۳۸۵: ۲۹)

روایت دیگری که مورد استناد حضرت امام علیه السلام بوده، مشهوره ابوالجهم است:

بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ يَاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَيَّ أَحَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَحَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا وَيَاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ.

امام صادق علیه السلام مرا به سوی شیعیان فرستاد و فرمود به آنها بگویم که آگاه باشید از اینکه زمانی بین شما در مورد دادوستد مالی خصومت و مرافعه پیش آمد، نزد این فاسقان بروید {کسانی که به نا حق خود را در منصب حکم قرار داده بودند} در میان خود کسی را که آشنای به حلال و حرام است، {مسلط به احکام فقهی است} انتخاب کنید، من همان را برای قضاوت بین شما نصب می‌کنم ... (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۳۹/۲۷، ح ۶)

در روایت شریف - که ضعف سندی آن به سبب شهرت عملی جبران شده است - دلالت بر مدعی بسیار واضح است؛ زیرا روایت هم مربوط به مباحث قضایی است و هم مربوط به مباحث حکومتی؛ از آن جهت به مباحث قضایی مربوط است که در مورد خصومت بین اشخاص و چگونگی رفع خصومت سخن می‌گوید؛ اما مربوط به مباحث حکومتی است، از آن جهت که صدر روایت مطلق بوده و جمیع خصومت‌ها و نزاع‌ها را شامل می‌شود، چه آنهایی که مربوط به مسائل قضایی است و آنهایی که مربوط به حکام و امراست. از طرف دیگر مراد از لفظ قاضی که در روایت آمده و حضرت فرموده‌اند: «فإني قد جعلته عليكم قاضياً» معنای اصطلاحی آن نیست؛ بلکه معنایی اعم از حاکم و قاضی اصطلاحی است. این مطلب مورد تأیید اهل لغت بوده و (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۲۰۹) با تأمل در صدر روایت و آنچه درباره آن گفته شد، روشن می‌شود؛ زیرا مورد خصومت مختص به خصومت‌های شخصی و صرفاً مربوط به قضا نیست، تا آن کس که امام نصب می‌کند صرفاً قاضی باشد. (خمینی، ۱۳۸۵: ۳۸)

مؤید دیگر مطلب یادشده، انتهای روایت است که حضرت می‌فرماید: «إياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى السلطان الجائر» عبارت نشان می‌دهد که در صدر روایت - اینکه حضرت فرمود: «إذا وقعت

بینکم خصومة» - مراد خصومت‌های شخصی که صرفاً مربوط به قاضی می‌شود، نیست؛ زیرا به‌طور معمول اموری که نیاز به مراجعه به سلطان دارد، غیر از اموری است که در آنها به قاضی مراجعه می‌شود و شأن سلطان به‌طور معمول رسیدگی به امور سیاسی و امنیتی جامعه است، نه رفع خصومت‌های شخصی بین افراد. (خمینی، ۱۳۸۵: ۳۰)

البته در کنار دلیل‌های مذکور - که در ابتدای بحث «دلایل اساسی» نامیده شدند - حضرت امام ﷺ دلیل‌های دیگری هم دارند؛ از جمله شمول مفهومی حکومت نسبت به قضاوت؛ بدین‌صورت که مفهوم حکومت شامل قضاوت شده، باعث می‌شود که قضاوت بخشی از شأن حکومتی یک حاکم باشد. در واقع بر حاکم لازم است، مسائل مورد استفاده مردم را رسیدگی کند و مشکلات آنها را حل‌وفصل کند؛ حال این مشکلات مربوط به خصومت‌های شخصی باشد، یا اینکه مربوط به مسائل سیاسی، اجتماعی یا امنیتی باشد؛ همه اینها برعهده حاکم است. (خمینی، ۱۳۸۵: ۲۹)

همچنین آنگاه که ولایت فقیه و بسط ید او در امور قضایی و اجرای حدود و احکام پذیرفته شد - با توجه به مطالب گذشته - به‌طریق اولی باید ولایت او در مباحث حکومتی پذیرفته شود؛ زیرا تصرف در اموال، مجازات مجرمین و حمایت از مظلومین همگی از شئون حکومتی است. (خمینی، ۱۴۲۳: ۲۷ و ۳۰)

حضرت امام ﷺ در دیدگاه نوآورانه خود - که به بیان بهتر باید تبیین آن را نوآورانه بدانیم، وگرنه مطلب به‌صورت ضمنی مورد پذیرش بسیاری از فقها بوده و هست - جایگاه قضایی را ذیل حکومت تعریف می‌کنند؛ حکومت ولی امری که مأذون از جانب معصوم است؛ به‌گونه‌ای که حق قضاوت از شئون حاکم به حساب آمده از فروع آن است. بی‌شک، دیدگاه یادشده ثمرات بسیاری به همراه دارد.

آثار نوآوری حضرت امام ﷺ در مورد اثبات جامعیت ولایت و حکومت نسبت به قضاوت

حضرت امام ﷺ با اثبات اشتراک بین شأن قضاوت و حکومت نبی اکرم ﷺ و برگرداندن منصب قضاوت به حکومت و ولایت؛ ظرفیت بالایی را در مسائل حکومتی به‌خصوص مسئله ولایت فقیه ایجاد کرده‌اند.

منابع فقهی و روایی شیعه در مباحث قضایی بسیار غنی و پرمحتوا بوده، در طول هزار و چند صد سال بحث و گفتگو رشد کرده‌اند؛ تاجایی که جزئیات بعیده نیز از دید فقها پنهان نمانده و مورد بررسی قرار گرفته است، درحالی‌که مباحث ولایت فقیه به‌دلیل دشمنی‌ها و حضور سلاطین جور این چنین موشکافانه بررسی نشده بود. (خمینی، ۱۴۲۳: ۲۳ و ۳۵)

حضرت امام^{علیه السلام} با اثبات ادعای خود توانستند ظرفیت عظیمی که در مباحث باب‌القضا را با مباحث ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی همراه کنند که خود ظرفیت بسیار بالایی است؛ بدین‌صورت که در برخی مواقع مسائل مربوط به ولایت‌فقیه و حکومت اسلامی در نگاه اول یک مسئله مستحده به نظر می‌رسد که باید از ابتدا مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد؛ درحالی‌که همین مسئله در باب‌القضا نسبت به قاضی مطرح شده، به‌صورت مفصل در طول تاریخ فقه مورد بررسی قرار گرفته و فقها آرا و استدلال‌ات خود را در رابطه با آن مطرح کرده‌اند. درواقع با این نوآوری، موضوع بسیار غریب تبدیل به موضوعی متداول و روشن می‌شود.

برای نمونه می‌توان به چند مسئله اشاره کرد: اینکه درصورت حکم به وجوب تصدی ولایت و حکومت توسط فقیه جامع‌الشرایط، این وجوب چه نوع وجوبی است عینی یا کفایی؟ درصورت تصدی این منصب توسط یکی از فقها، آیا وجوب از سایرین ساقط می‌شود یا خیر؟ (خمینی، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۲۴) درصورت سقوط تکلیف آیا حق حکومت هم ساقط می‌شود؟ اگر فقیهی که منصب حکومت را تصدی کرده، در مسئله‌ای حکومتی حکمی داد، وظیفه سایر فقها چیست؟ و...

مسائل مذکور به ظاهر مسائل غریبی هستند، یعنی در ابتدای امر این‌طور پنداشته می‌شود که باید به‌صورت مفصل تحقیق شوند، تا بتوان چیزی درمورد آنها به‌دست آورد؛ درحالی‌که دقیقاً همین مسائل - بعینه - در باب‌القضاء بسیاری از کتب فقهی در رابطه با قاضی بررسی شده و مورد نقد و نظر فراوان قرار گرفته‌اند. بسیاری از علمای سلف نیز در مقام اثبات ولایت‌فقیه و بررسی شرایط و ضوابط آن از منابع روایی و فقهی موجود در کتاب‌القضا بهره برده‌اند. (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۳ - ۵۳۶)

مراجعه به مباحث باب‌القضا که در کتب معتبر فقهی مطرح شده است، نشان می‌دهد که مسائل مطرح‌شده در این‌باب، اشتراک زیادی با مسائل مربوط به ولایت‌فقیه دارد. بسیاری از سؤالاتی که در مباحث ولایت‌فقیه به دنبال آن هستیم در این‌باب مطرح شده، نقد و نظر شده و از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته است، حتی مسائلی که در چند دهه اخیر مطرح شده - اینکه ولی فقیه چگونه انتخاب می‌شود؟ اختیارات او چه میزان است؟ آیا تبعیت از او واجب است؟ و ... - را می‌توان در مباحث موجود در باب‌القضا کنکاش کرد؛ نه اینکه مستقیماً همان حکم موجود در مسئله مربوط به قاضی در مورد ولی فقیه هم تسری داده شود؛ بلکه با نوآوری حضرت امام^{علیه السلام} - بازگشت شأن قضاوت فقیه به شأن ولایت و حکومت همانند نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه اطهار^{علیهم السلام} - روایات و مباحث فقهی مربوط به قاضی می‌تواند پایه مناسبی برای ورود به مسائل و نتیجه‌گیری در حوزه ولایت‌فقیه باشد.

گفتنی است که در بیشتر کتاب‌های فقهی در ابتدای مباحث قضا درباره اینکه قاضی کیست؟ چه

شرایطی دارد؟ چگونه حق حکم پیدا می‌کند؟ بحث می‌شود. یکی از مسائلی که در این مباحث به صورت جدی مورد مناقشه است؛ مسئله قاضی منصوب و قاضی تحکیم است. بدین صورت که بیشتر فقها در عصر حضور و عصر غیبت امام زمان علیه السلام قاضی منصوب را می‌پذیرند. (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۰ / ۳)

روال معمول در کتب فقهی بدین شکل است که ابتدا بحث می‌شود که حق حکم تنها برای خداوند متعال است و تنها اوست که بالذات حق اعمال حکم بر انسان‌ها را دارد؛ در رتبه بعدی با استناد به آیات الهی از جمله: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره / ۲۱۳) پیغمبران و اولیای الهی هستند که چنین حقی به آنها داد شده است. این نوع نگاه به قضاوت از آن روست که قضاوت منصبی الهی است و تا شخص از جانب الهی منصوب نشده باشد، چنین حقی نخواهد داشت. (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۰ / ۳) حتی اگر شخصی ادعای نصب داشته باشد، بدون بینه از او پذیرفته نمی‌شوند، هر چند قاضی بودن وی مشهور باشد - البته شهرتی که قطع‌آور نباشد - (عاملی، ۱۴۱۰: ۳ / ۶۷)

باید توجه داشت که در مبحث قاضی تحکیم، فقها به سه گروه تقسیم می‌شوند: کسانی که اصلاً قاضی تحکیم را نمی‌پذیرند، (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۳/۴۰ - ۲۸؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۱۵ / ۹ - ۱۸) آنهایی که با وجود قبول قاضی منصوب حکم قاضی تحکیم را با شرایطی نافذ می‌دانند، (حلی، ۱۴۰۸: ۴ / ۶۷؛ حائری، ۱۴۱۵: ۲۱) و گروهی که در عصر غیبت قاضی منصوب را نپذیرفته و صرفاً قضاوت را بر دوش قاضی تحکیم می‌گذارند. (خوئی، ۱۴۲۲: ۱ / ۸ - ۱۱؛ خوئی، ۱۴۱۸: ۴۲۳)

اصطلاح قاضی تحکیم در جایی است که متخصصین نزد فقیهی حاضر شوند و از او درخواست کنند تا بین آنها قضاوت کند، ایندو نیز بر آنچه وی حکم کرد، عمل کنند. (عاملی، ۱۴۱۰: ۳ / ۶۸) جناب شهید ثانی در این رابطه می‌فرمایند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام قاضی تحکیم تصویری ندارد؛ زیرا در صورتی که آن شخص مورد مراجعه، مجتهد باشد - به دلیل وجود ادله نصب عام در زمان غیبت - می‌تواند به قضاوت بپردازد؛ اما اگر وی مجتهد نباشد، شرایط قضاوت را ندارد و حکم وی نافذ نخواهد بود؛ بنابراین قاضی تحکیم تنها در زمان حضور امام و عدم نصب وی به عنوان قاضی تصویر می‌شود. (عاملی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۳۳۴)

باید دانست صاحب‌جواهر در رابطه با قاضی تحکیم می‌فرماید که شرط اساسی در ثبوت ولایت برای قاضی و نفوذ حکم وی مأذون بودن از طرف امام یا نائب امام است و اگر چنین‌ذنی از طرف ذوالولایت اصلی تنفیذ نشود، ولایتی برای این فقیه حتی با دارا بودن شرایط قضاوت ثابت نمی‌شود؛ بنابراین اگر مردم از شخصی تقاضای قضاوت کردند، در صورتی که او مأذون از طرف امام نباشد، حق

قضاوت ندارد. (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۰ / ۲۳)

شیخ طوسی در خلاف ضمن قبول قاضی منصوب و اولویت بخشیدن به قول وی در صورت نصب توسط امام، (طوسی، ۱۴۰۷: ۶ / ۲۰۹) رجوع به قاضی تحکیم را می‌پذیرند و حکم او را نافذ می‌دانند؛ زیرا حضرات معصومین علیهم‌السلام در هنگام منازعه، شیعیان را به فقها و کسانی که آشنای به فقه و احکام شیعه هستند، ارجاع داده‌اند و فرموده‌اند که اگر یکی از متخاصمین از دیگری بخواهد، تا نزد فقیهی آگاه به فقه و حدیث اهل‌بیت علیهم‌السلام مراجعه کنند و مشکلات خود را حل و فصل کنند؛ اما طرف دیگر قبول نکند، آن شخص امتناع کننده گناهکار خواهد بود. (حلی، ۱۴۱۰: ۳ / ۵۳۹)

بدیهی است از این‌گونه روایات استفاده می‌شود که هنگام نزاع امکان مراجعه متخاصمین به هر فقیهی که آشنای به احکام و احادیث و کیفیت حکم است، وجود دارد؛ همچنین در روایت دیگری از نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که اگر شخصی بین دو متخاصم که به قضاوت او رضایت داده‌اند، حکم کند؛ اما عدالت را بین آنها اجرا نکند، مورد لعن الهی قرار خواهد گرفت؛ در صورتی قضاوت کننده مورد لعن الهی قرار می‌گیرد که حکم او نافذ باشد؛ اما اگر حکم وی بی‌اعتبار بود و لزومی در عمل به آن وجود نداشت، چنین برخوردی معقول نبود. (طوسی، ۱۴۰۷: ۶ / ۲۴۱)

علامه حلی نیز در قواعد ضمن پذیرش قاضی منصوب می‌فرمایند که در صورت رضایت مردم به قضاوت شخصی و صدور حکم توسط وی عمل به آن لازم است و تخلف از آن جایز نیست. (حلی، ۱۴۱۳: ۳ / ۴۱۹)

باید دانست که هرچند این مسائل بسیار گسترده است؛ اما صرفاً جهت ارائه مصداق برای مطالب مطرح‌شده به چند مورد اشاره می‌شود، از جمله: چگونگی گزینش ولی فقیه، ارتباط ولی فقیه با سایر فقها، مدت تصدی امر ولایت توسط فقیه، گستره وظایف و اختیارات ولی فقیه، (لک‌زایی، ۱۳۸۵: ۷۱ - ۷۵) نقش مردم در حکومت و ... (ربانی، ۱۳۹۵: ۱۵۳ و ۲۰۷؛ محمدقلی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۵)

ناگفته پیداست که مراجعه تفصیلی به آرای فقها - خصوصاً آرای فقهای معاصر - ارتباطات بحث را روشن‌تر خواهد کرد؛ زیرا ابتکار عمل حضرت امامره دریچه‌ای در مباحث ولایت فقیه گشود که مورد استفاده بسیاری از شاگردان و پژوهشگران حوزه فقهی ولایت فقیه قرار گرفت؛ البته ارجاع به مباحث باب‌القضا - خصوصاً در زمینه روایات مربوط به این باب - مسبوق به سابقه بود؛ اما پس از حضرت امام علیه‌السلام روشن‌تر و گسترده‌تر شده است. در ادامه مواردی ذکر می‌شود، تا نشان داده شود که فقهای معاصر از نوآوری حضرت امام علیه‌السلام در رابطه با ارجاع مباحث ولایت فقیه به باب‌القضا استقبال کرده و از آن پیروی کرده‌اند.

بسیاری از قائلان به منصوب بودن ولی فقیه - به نصب عام - همانند متدی که فقها در مبحث قاضی منصوب داشتند، عمل می‌کنند، (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۵۴۸) ایشان ولی فقیه را نائب امام معصوم می‌دانند، به گونه‌ای که ولایت وی ولایتی الهی بوده و حق حکم از جانب خداوند متعال به وی اعطا شده است، یعنی در عصر غیبت فقیه واجد شرایط علمی و عملی از جانب شارع مقدس به سمت‌های افتاء، قضا و حکومت منصوب و تعیین شده است. (لکزایی، ۱۳۸۵: ۴۷)

ولایت، منصب الهی است و تصدی آن توسط فقها تکلیفی از جانب خداوند متعال است. البته مراد از نصب در محل بحث نصب عام است، (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۹۰/۱) به گونه‌ای که حکم نصب روی عنوان و مفهوم کلی «ولی فقیه» رفته است؛ (یزدی، ۱۳۶۲: ۵۶ - ۵۹) با توجه به مطلب یادشده، همه فقهای جامع‌الشرایط در زمان غیبت از سوی ائمه علیهم‌السلام دارای صلاحیت برای تصدی امور، شناخته شده‌اند؛ این سخن به معنای شأنیت ولایت در آنها و نه فعلیت ولایت در همه آنها است؛ پس انتخاب یک فرد به عنوان ولی فقیه تنها از باب کشف مصداق اصلح است. (مؤمن قمی، ۱۳۸۹: ۱ / ۲۲۶ و ۲۳۱؛ صفری فروشانی، ۱۳۷۶: ۱۰۱)

با تأمل و تدقیق در بیانات و مکتوبات حضرت امام خمینی رحمته‌الله می‌توان گفت که ایشان قائل به نصب ولی فقیه از جانب خداوند هستند؛ اما نه به شکل حکومت و خلافت؛ بلکه ولی فقیه را مدیر اجرای قوانین الهی در جامعه می‌دانند. (خمینی، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۱۹) ایشان در پاسخ به خبرنگار مجله *المستقبل* که سؤال کرده بود: آیا منظور از حکومت اسلامی مدّ نظر شما، خلافت اسلامی است؟ فرمودند:

حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علی - علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید. (خمینی، ۱۳۸۹: ۴ / ۳۳۴)

حضرت امام رحمته‌الله اصل محوری در نهضت را اسلام می‌دانستند و بر این باور بودند که پیاده‌سازی آرمان بلند اسلام در سایه استقرار نظام اسلامی تحقق می‌یابد که از یک طرف مورد تأیید و حمایت مردم و از طرف دیگر با مدیریت ولی فقیه انجام می‌پذیرد. بنابراین ملت حق تعیین سرنوشت خود را دارد؛ اما اعمال این حق در مسیری اسلامی، تکلیفی الهی است که بر گردن ولی فقیه نهاده شده است، گواه بر این مدعی آنجایی است که در ابتدای نهضت با استناد به آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأَدَةِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيَانٍ فَرَادَى» (سبأ / ۴۶) علما و ملت ایران را دعوت به قیام برای خدا و حفظ ارزش‌های اسلامی کردند (خمینی، ۱۳۸۹: ۱ / ۲۱) و پس از پیروزی، مردم را به مشارکت در مسیر حرکت جامعه دعوت کرده و هدف از انتخابات را حفظ اسلام دانستند. (خمینی، ۱۳۸۹: ۱۱/۲۱)

باید دانست که حتی برخی از معاصرین برای اثبات اینکه تا فقیه از طرف مردم انتخاب نشود حق حکومت نخواهد داشت، (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۷۲) از همان ظرفیت نوآوری امام‌زکریا در ارجاع به مباحث باب‌القضا، وام گرفته‌اند. برای مثال اینکه آیا فقیه منتخب، طبق احکام الهی عمل می‌کند، یا اینکه وی همچون وکیل مردم است (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۱۲۹) و باید در امور اجرایی هم براساس خواست عمومی حرکت کند؟ و اینکه آیا - در این رویکرد - اصل، آزادی افراد در امور شخصی و اجتماعی است، یا اینکه اصل، اجرای احکام اسلامی در جامعه است (منتظری، ۱۴۱۵: ۲ / ۲۶) و موارد دیگر، همگی اموری هستند که ذیل مباحث باب‌القضا خصوصاً مسئله قاضی تحکیم مورد بررسی قرار گرفته‌اند، یعنی نوآوری امام‌زکریا چنان ظرفیتی به مباحث ولایت‌فقیه بخشیده که موافق و مخالف می‌توانند از آن بهره ببرند و در آن فضا به گفتگوی فقهی بپردازند، اگرچه در برخی دیدگاه‌ها نظری متفاوت با حضرت امام‌زکریا داشته باشند.

جمع‌بندی و نتیجه

مسئله ولایت‌فقیه امری پذیرفته‌شده میان طیف گسترده‌ای از فقه‌های شیعه است؛ اما به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی و عدم امکان تصدی حکومت توسط علما و مؤمنین، در نتیجه، توجه کمتر فقها به مسئله ولایت و حکومت، در رابطه با جزئیات آن - به خصوص کیفیت اعمال ولایت و محدوده آن - مباحث موجود در کتب فقهی، اتقان و گستره لازم را نداشت؛ اما در مسئله قضاوت شرایط متفاوت بود و امکان تصدی وجود داشت؛ بدین سبب اصحاب در رابطه با آن از ائمه اطهار علیهم‌السلام بیشتر پرس‌وجو کرده‌اند و فقها هم در طول تاریخ، اهتمام بالایی نسبت به مسائل آن داشتند. اشتراکات بالا بین مبحث قضاوت و حکومت، برخی از فقها را به این فکر انداخت که شاید بتوان از روایات و اباحت مربوط به قاضی برای حاکم نیز استفاده کرد؛ دیدگاه یادشده موجب مراجعات برخی فقها در مسئله ولایت به روایات و مباحث باب‌القضا شده است.

محقق نائینی فکری بلندتر در سر داشت، او در این اندیشه بود که اگر بتوان مناصب قضاوت و حکومت را یکی دانست، در واقع بحث از قضاوت، بحث از حکومت است؛ یعنی بسیاری از روایات مربوط به قاضی مربوط به حاکم هم می‌شود، آنچه فقها در مورد قاضی گفته‌اند، در مورد حاکم هم می‌توان جاری کرد؛ اما ایشان در تلاش خود موفق نبوده و به تمایز منصب قضاوت و حکومت رسیدند؛ سپس از طریق دیگری وارد مسئله شده و با دلیل عقلی، امور حسبیه را شامل اداره مملکت کردند. شایان ذکر است حضرت امام‌زکریا ظرفیت راهی را که محقق نائینی رفته بود، شناخت و توانست

با ایجاد اشتراک بین منصب قضاوت و حکومت نبی اکرم (ص) و تطبیق آن بر فقیه بدین نتیجه برسد که بسیاری از روایات مربوط به قاضی در مورد حاکم نیز قابل تطبیق است، در رابطه با اباحت فقها نیز همین طور است؛ زیرا قضاوت شأنی از حکومت است.

در قضاوت و حکومت تنها در صورتی حق حکم وجود دارد که مأذون از طرف خداوند متعال و اولیای الهی باشد. حکمی که از طرف قاضی داده می‌شود و حکمی که از طرف حاکم داده می‌شود در این معنا مشترک هستند. در روایات نیز اشتراک وجود دارد، یعنی روایات زیادی هستند که در کتب حدیثی ذیل مباحث قضا آمده‌اند؛ اما تحلیل دقیق آنها نشان می‌دهد که روایت هم به قاضی و هم به حاکم دلالت دارد و حتی در برخی از موارد خطاب اصلی با حاکم است. اشتراک در معنا و اشتراک در ادله و پی‌جویی شواهد دیگر این اطمینان را می‌دهد که در واقع قضاوت یکی از شئون حکومتی است، هر چند حاکم آن را به دیگران تفویض کند. بنابراین آنچه در منابع فقهی در رابطه با قاضی و قضاوت مطرح شده در مورد ولی و ولایت نیز به تناسب قابل استفاده است.

بنابراین می‌توان استفاده کرد که نوآوری حضرت امام خمینی ره در استفاده از ظرفیت بزرگ مباحث باب‌القضا کتب فقهی و حدیثی تأثیر غیر قابل انکاری در تحلیل مسائل مربوط به ولایت فقیه دارد و این مطلب در نگاشته بسیاری از محققین پس از امام خمینی ره مشهود است. ایشان با ارجاع منصب قضاوت نبی اکرم ﷺ به منصب حکومت و ایجاد یک جامع حقیقی بین آن دو همچنین تطبیق آن بر فقیه توانستند، تمامی منابع باب‌القضا را ذیل حکومت معنا کنند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر.
۳. احسائی، ابن‌ابی‌جمهور محمد بن علی، ۱۴۰۵ق، *عوالی الثالی العزیزیه*، قم، دار سیدالشهداء للنشر.
۴. حائری، سید کاظم، ۱۴۱۵ق، *القضاء فی الفقه الاسلامی*، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۵. حسین‌زاده، احمد، ۱۳۸۲، «مروری بر حیات و اندیشه سیاسی شیخ محمد اسماعیل غروی محلالی»، *تشریح آموزه*، ش ۳.
۶. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۳ق، *قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۷. حلّی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ق، *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم، اسماعیلیان.

۸. حلی، ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۲، *بدائع الدرر فی قاعده لا ضرر*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۰، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۱، *تهذیب الاصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۵، *الاجتهاد والتقلید*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۹، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۲۳ق، *ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ دوازدهم.
۱۵. خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۸ق، *التنقیح فی شرح عمود الوثقی*، قم، لطفی.
۱۶. خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۴۲۲ق، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام خوئی.
۱۷. ربانی، علی، ۱۳۹۵، *پژوهشی در مردم‌سالاری دینی از منظر امام خمینی*، اصفهان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه اصفهان.
۱۸. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
۱۹. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ۱۳۷۸، *ولایت فقیه (حکومت صالحان)*، تهران، فردا.
۲۰. صالحی، حسین، ۱۳۹۴، «شأن قضاوت از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اندیشه امام خمینی»، *فصلنامه حضور*، ش ۹۵.
۲۱. صدر حسینی، سید علی‌رضا، ۱۳۸۳، «مبانی مشروعیت ولایت فقیه»، *فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم علیه السلام*، ش ۲۵.
۲۲. صدقی، ناصر، ۱۳۸۸، «بررسی ساختار و ماهیت نظام حقوقی دولت سلجوقی»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*، ش ۳.
۲۳. صفری فروشانی، نعمت‌الله، ۱۳۷۶، «انتصاب یا انتخاب (بررسی دلایل دو نظریه)»، نشریه حکومت اسلامی، ش ۶۰.
۲۴. طباطبایی حائری، سید علی بن محمد، ۱۴۱۸ق، *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل*، قم، انتشارات آل‌البتیة.
۲۵. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، *تهذیب الاحکام*، قم، دارالکتاب الاسلامیه.
۲۷. عاملی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۱۳ق، *مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*، قم، مؤسسه معارف الاسلامیه.

۲۸. عاملی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۱۰ق، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلاتری)*، قم، انتشارات داودی.
۲۹. عبداللهی، محمد و میثم عبداللهی، ۱۳۹۳، *آیت‌الله العظمی شهید حاج ملا محمد خمایی: جریان مشروعه خواهی گیلان و رهبر آن در نهضت مشروطه*، قم، صحیفه معرفت.
۳۰. عراقی، ضیاء‌الدین، ۱۳۸۸، *الاجتهاد الاتقید*، قم، نوید اسلام.
۳۱. فراتی، عبدالوهاب، ۱۳۷۸، «آزادی در اندیشه امام خمینی»، *نشریه حکومت اسلامی*، ش ۱۲.
۳۲. قریبی، سید محمدجواد و حسین رفیع، ۱۳۸۸، «عالمان دین در آوردگاه مشروطه»، *نشریه زمانه*، ش ۸۶.
۳۳. کاشف‌الغطاء، جعفر بن خضر، ۱۴۲۲ق، *کشف‌الغطاء عن مبهمات شریعة الغراء*، اصفهان، مهدوی.
۳۴. کلاتری و نویسندگان، ۱۳۹۱، «تحلیل و بررسی سیر تطور و تکامل نظریه ولایت فقیه در اندیشه فقهای شیعه (با تأکید بر نظریه ولایت مطلقه فقیه امام خمینی)»، *فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، ش ۳.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، قم، دارالکتاب الاسلامیة.
۳۶. گراوند، مجتبی و مهرداد فلاحی فرد، ۱۳۹۵، «ساختار نهاد قضا در دو سده پایانی خلافت عباسیان»، *پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، سال پنجم، ش ۲.
۳۷. لک‌زایی، شریف، ۱۳۸۵، *بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۸. محمدقلی‌زاده، فرح، ۱۳۹۶، *مردم، انتخابات، مجلس و حکومت استبدادی از نظر امام خمینی و فقیهان معاصر*، قم، آینده درخشان.
۳۹. محمدی کرمانشاهی، اسماعیل، ۱۳۷۷، «کتاب‌شناسی ولایت فقیه»، *نشریه حضور*، ش ۲۴.
۴۰. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، *نظریه سیاسی اسلام*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۵ق، *انوار الفقاهه - کتاب البیع*، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.
۴۲. منتظری، حسین علی، ۱۴۱۵ق، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة*، قم، تفکر.
۴۳. مؤمن قمی، محمد، ۱۳۸۹، *الولایة الالیهية الاسلامیة أو الحكومة الاسلامیة زمن حضور المعصوم و زمن الغیبة*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۴۴. نائینی، میرزا محمدحسین، ۱۳۷۳ق، *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*، تهران، مکتبه المحمدیة.
۴۵. نائینی، میرزا محمدحسین، ۱۴۱۳ق، *المکاسب و البیع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۴۶. نائینی، میرزا محمدحسین، ۱۴۲۴ق، *تنبیه الأمة و تنزیة الملة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۷. نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴ق، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۴۸. نراقی، مولی احمد بن محمد، ۱۴۱۷ق، *عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۹. نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۰۸ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البتیة علیه السلام.
۵۰. نوری، شیخ فضل الله، ۱۳۶۲، *لوائح*، به کوشش هما رضوانی، تهران، تاریخ ایران.
۵۱. الوندی، رضا، ۱۳۹۶، «واکاوی محاکمه و مجازات در عصر صفوی»، *فصلنامه تاریخ نو*، سال هفتم، ش ۱۸.
۵۲. یزدی، محمد، ۱۳۶۲، *درس‌هایی پیرامون ولایت فقیه (حکومت اسلامی در عصر نجیبت)*، تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.

